

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد محق
۱۶ می ۲۰۲۳



محمد محق

انحصار قدرت، سرطان حیات سیاسی در افغانستان

در تازمترین اظهار نظر که از قول سراج الدین حقانی، وزیر داخله گروه طالبان به رسانهها رسیده است، وی از انحصار قدرت از سوی وابستگان یک مدرسه دینی شکایت دارد. او از این مدرسه نام نبرده است، اما دیگران می‌گویند نیمی از اعضای کابینه طالبان را وابستگان مدرسه حقانیه پاکستان تشکیل می‌دهد، مدرسه‌ای که به افکار متحجر، تعصب فرقه‌ئی، زد و بندهای سیاسی و آفاتی از این قبیل شهرت دارد و از همه بدتر این‌که به خون‌ریزی‌های فراوانی در این منطقه وصل است.

این‌که گروه طالبان گروهی بی‌ظرفیت و بشدت انحصارگراست از بدیهیات عرصه جنگ و سیاست در افغانستان است، و این‌که این موضوع بر زبان یکی از رهبران ارشد این گروه گفته می‌شود حکایت از عمق فاجعه‌ای دارد که این گروه بر افغانستان تحمیل کرده است. انحصار قدرت، به عنوان عامل بحران در افغانستان، یکی از معدود موضوعاتی است که مورد اجماع همه گروه‌های سیاسی است و از کسانی در رهبری طالبان تا آن سر طیف نیروهای سیاسی پیوسته تکرار و از آن شکایت دارند. شکایت از این پدیده از امروز نیست، زیرا ساختار قدرت در این‌جا همیشه معیوب بوده است و از همان رو هیچ‌گاه منازعه و بحران در این‌جا نخوابیده و راهی به ثبات پایدار گشوده نشده است.

آن‌چه پس از این تجربه تلخ و پر پیچ و خم مهم است چارمجویی برای این آفت بزرگ است. باید دید چگونه سرطان انحصارگرایی را از بدنه سیاست در افغانستان می‌توان بیرون کشید و ریشه‌کن کرد، چه انحصارگرایی رنگ قومی داشته باشد و چه حزبی، دینی، منطقه‌ئی یا ایدئولوژیک. این کار نه با شکایت و گله‌گذاری ممکن است و نه با هیاهو و تعرض. راه حل درست این معضل مزمن و منازعه‌خیز چند گام اساسی است. نخست، باید پدیده قدرت را به شکل علمی و عقلانی شناخت و از آن اسطوره‌زدائی کرد، بدان گونه که در فلسفه سیاسی رایج است. اسطوره‌زدائی از قدرت یعنی وازدن لایه‌های تقدس دینی، فرهنگی و ایدئولوژیک از این پدیده و شناخت آن مانند هر پدیده اجتماعی دیگر. دوم، باید مکانیسمی برای مهار قدرت و جلوگیری از تراکم و تمرکز آن جست و جو کرد، چرا که هر چه قدرت متمرکزتر است

فاسد کننده‌تر است، هم فاسد کننده شخص صاحب قدرت و هم فاسد کننده اجتماعی که او به کنترل خود در می‌آورد. تفکیک و استقلال قوای اساسی دولت، توزیع قدرت میان نهادهای دولتی، گروه‌های اجتماعی، و احزاب سیاسی، همراه با شفافیت و نظارت افکار عمومی، تنها راهی است که مانع شکل‌گیری استبداد و تمرکزگرائی می‌شود. سوم، باید مکانیسم‌هایی برای مشارکت مردم در تعیین سرنوشت‌شان ایجاد کرد، از سطح محلات تا سطح کشوری، تا مردم خود صاحب قدرت، و حاکمان مجبور به پاسخگویی شوند.

افزون بر این‌ها اما از یاد نبریم که این موضوع یک لایه فرهنگی هم دارد. رهائی از چنگ انحصارگرائی سیاسی ممکن نیست مگر این که اتوریت‌سازی‌های بی‌جا را در همه سطوح کنار بگذاریم، از خانه، تا محله، تا محیط آموزشی، تا محیط کاری، تا محیط سازمانی و تشکیلاتی. به این گونه است که دموکراسی در زندگی یک ملت ریشه می‌دواند و راه را بر انحصار قدرت برای همیشه می‌بندد. شکایت از انحصارگرائی هنگامی معنا دارد که اراده‌ای به خشکاندن ریشه‌های این سرطان در حیات سیاسی ما پدید بیاید. روح دموکراسی و گوهر اساسی آن پایان دادن به انحصار، استبداد و خودکامگی است.